

شعر و ادب

ادبیات پارسی مانند گلزار است که دارای گلهای گوناگون و شکوفه های رنگارنگی می باشد، گلها در رنگ و بو و شکل باهم متفاوتند تماشای یک گل زیبا یا بوئیدن یک گل معطر ما را از دیدن و بوئیدن سایر گلها بی نیاز نخواهد کرد که مثلی است مشهور: هر گلی بوئی دارد. از این روماسعی میکنیم که در این بخش از اشعار گوناگون ادبی و اخلاقی، ذوقی، عرفانی، و غیره برای خوانندگان محترم جمع آوری کنیم تا از تماشای این باغ سیر نشوند.

در میان شعرا و گویندگان بانوانی نیز پیدا میشوند که اشعارشان اغلب استوار و آبدار و آثارشان حاکی از عفت و پاک است اگر چه گاهی زنهای بوالهوس و هر جائی و وقیحی هم چون فروغ فرخزاد بچشم میخورد اما خوشبختانه کثرت زنان پاکدامن و اندیشه های بلند آنسان فروغ

فرخ زاده‌ها را از ردیف سرایندگان خارج میکند اینک دو اثر بر جسته ازدو بانوی بزرگ :

لاله خاتون کرمانی

پرده عصمت

من آن زنم که همه کار من نکو کاریست بزیر مقنعه من بسی کله داریست
 درون پرده عصمت که جایگاه من است مسافران صبارا گذر بدشوار نیست
 جمال سایه خود را دریغ میدارم ز آفتاب که آن شهر گرد و بازار نیست

پروین اعتصامی

آورد گیهای اجتماع ما

نخوانده فرق سر از پای ، عزم کو کردیم
 نکرده پرسش چو گان ، سراغ گو کردیم
 بکار خویش نپرداختیم نوبت کار را
 تمام عمر نشستیم و گفتگو کردیم
 بوقت همت و سعی و عمل ، هوس رانندیم
 بروز کوشش و تدبیر آرزو کردیم
 بسی مجاعده کردیم در طریق نفاق
 بین چه بیهده تفسیر « جاهدوا » کردیم
 چونان ز سفره بهر دند ، سفره گستریدیم
 چو آب خشک شد ، اندیشه سبو کردیم
 نه همچو غنچه بدامان گلبنی خفتیم

نه همچو سبزه ، نشاطی بطرف جو کردیم
 چراغ عقل نهفتمیم شامگاه رحیل
 از آن ، بورطه تاریک جهل، رو کردیم
 تباه شد دل ، از آلودگی ودم نزدیم
 همی بتن گرویدیم و شستشو کردیم
 زفرط آز ، چو مردار خوار تیره درون
 هماره برسر این لاشه ، های و هو کردیم
 چو زور مند شدیم ، از دهان مسکینان
 بجبر ، لقمه ربودیم و در گلو کردیم
 زرشوه ، اسب خریدیم و خانه و ده باغ
 باشک بیوه زنان حفظ آبرو کردیم
 از آن زشاخ حقایق بما بری نرسید
 که ما همیشه حکایت زرننگ و بو کردیم



اشعار پراکنده از چند سراینده

گوشه نشین گرفتار است

فلك بگوشه نشینان ستم کند که محیط همیشه سیلی امواج بر کنارزند
 حاجی سبزواری

وقت را غنیمت دان

وقت هر کار ، نکودار که نیکو نبود ، نوشدارو که پس از مرگ بسپراب دهند

فخر با جداد

آن ناکسان که فخر با جداد میکنند چون سگ با استخوان، دل خود شاد میکنند

موقع دعا

بلا ندیده، دعا را شروع باید کرد علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

بزرگ کیست؟

بزرگ اوست، که بر خاک هم چو سایه ابر چنان رود که دل مور را نیازارد

ناز اجل

من بمردن راضیم پیشم نمی آید اجل

بخت بد بین کز اجل هم ناز می باید کشید

قافله عمر

خوش آرمیده قافله عمر ما گذشت گردی نشد ز گردش این کاروان بلند

زمانای زر کنی اصفهانی

دل زار

چون ننالم که در این سینه، دل زاری هست

راحتی نیست در آن خانه که بیماری هست

دل از سینه ببتنگ است؛ خدا یا برهان هر کجا در قسمی مرغ گرفتاری هست

حالی تر کمانی

توهم برو

در سینه آه گم شد و درد نفس نماند ای جان توهم برو که در این خانه کس نماند

قیدی کرمانی

خواب عدم

خواب عدم کجاست که آسوده دل شویم فارغ ز پاسبانی این مشت گل شویم

صبحی ما ز ندرانی

زندگی تنها جوشش است

مازنده از آنیم که آرام نداریم
 موجیم که آسودگی ماعدم ماست
 اقبال پاکستانی

من و وصل

چومن بوصل رسم دوستان بیاسایند
 چو خواب خسته که آسایش بر ستار است
 حالی تر کمانی

لطف خدا

ناخدا دست ز جان شسته مگر لطف خدا
 بکناری برد این کشتی طوفانی را
 عاشق اصفهانی

بدنامی حیات

بدنامی حیات ، دوروزی نبود بیش
 آنهم (کلیم) با تو بگویم چسان گذشت
 یکروز صرف بستن دل شد باین و آن
 روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت
 کلیم کاشانی

دعای با اثر

قربان دعائی که اثر داشته باشد
 و آن شام سیاهی که سحر داشته باشد
 خرسند ، اسپری که بزندان جدائی
 از دلبر خود گاه خبر داشته باشد
 عاشق

پیشرفت نیروی علمی و فنی بدون آنکه با پیشرفت احساسات
 و عواطف بشری توأم باشد بواسطه عدم وجود مقصود و هدف عالی،
 به موفقیتی نائل نمی شود .